

علم تحول انسان از منظر فرانظریه

راضیه شیخ الاسلامی^{۱*}، سیدعابد علوی^۲

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۲	علم تحول انسان محدود به بیان فرضیه، نظریه‌پردازی و بررسی تجربی نیست، بلکه فرانظریه‌های این علم تفسیر نتایج و کاربردهای تربیتی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰	هدف این مقاله بررسی علم تحول انسان در پرتو فرانظریه‌های این علم بود. تناسب بین فرانظریه‌ها و نظریه‌ها (که مبنای سیاست‌گذاری‌های تعلیم و تربیت و کاربردهای آموزشی هستند)، از ضروریات تحول بهینه انسان است. از این رو در این مقاله با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، انواع فرانظریه‌های علم تحول انسان شامل فرانظریه دو نیمه‌سازی دکارتی و فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای مورد واکاوی قرار گرفته است. فرانظریه دو نیمه‌سازی دکارتی، جهان هستی را در قالب قطب‌های دوگانه جمع‌پذیر ترسیم می‌کند، در حالی که فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای، جهان هستی را به‌عنوان سیستمی از روابط متقابل کل و جزء، پویا و در حال تغییر ترسیم می‌کند. در این فرانظریه قطب‌ها در یکدیگر رسوخ کرده و هر قطب در عین حال که دیگری را تعریف می‌کند، خود نیز به وسیله دیگری تعریف می‌شود. همچنین، کل یک سیستم سازمان‌یافته از بخش‌هاست، به نحوی که هر بخش به وسیله ارتباطش با دیگر بخش‌ها و با کل تعریف می‌شود. بنابراین، کل بزرگتر از جمع بخش‌هایش نیست، بلکه از آن متفاوت است. ناکامی فرانظریه دو نیمه‌سازی دکارتی در تشریح پیشرفت‌های جدید در علم تحول انسان، نفوذ ۳۰۰ ساله این فرانظریه را کاهش داده و فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای در حال جایگزینی با آن است.
نوع مقاله: مروری	
واژگان کلیدی	
جهان‌بینی، فرانظریه‌های تحول انسان، فرانظریه دو نیمه‌سازی دکارتی، فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای، علم تحول انسان	

۱. نویسنده مسئول: دانشیار روان‌شناسی تربیتی، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

۲. دانشجوی دکتری گروه روان‌شناسی تربیتی، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

مقدمه

مطالعه رشد و تحول انسان سال‌های متمادی مرکز مطالعات روان‌شناسی تحولی^۱ بوده و پژوهش‌های زیادی را در این دیسپلین علمی به خود اختصاص داده است. اما امروزه مطالعه تحول انسان، شمول گسترده‌ای یافته است و گستره آن از روان‌شناسی تحولی فراتر رفته و به علم تحول^۲ تغییر یافته است. علم تحول یک حوزه علمی بین‌رشته‌ای به‌منظور فهم و تبیین فرایندهای رشدی و افزایش تحول سازگاران افراد است (اورتون، ۲۰۱۸؛ لرنر، ۲۰۱۲). علم تحول به دنبال توصیف^۳، تبیین^۴ و بهینه‌سازی^۵ (لرنر و لرنر، ۲۰۱۹؛ لرنر، ایجنس، دسوزا و گاسکا، ۲۰۱۳) تغییرات درون‌فردی^۶ و تفاوت‌های بین‌فردی^۷ در گستره زندگی است (لرنر و کالینا، ۲۰۱۳). اگر چه این اهداف در گذشته در روان‌شناسی تحولی نیز دنبال می‌شدند، اما در علم تحولی معاصر، با رویکرد متفاوتی به این اهداف پرداخته می‌شود. دانشمندان تحولی معاصر در توصیف ویژگی‌های تحولی هر دوره سنی درصدد تبیین این موضوع هستند که چگونه روابط متقابل و دوطرفه بین افراد و بافتشان اساس تحول و رشد آنها را فراهم می‌آورد (لرنر، برابندیس، باتانوا و بلوم، ۲۰۱۸). علم تحول، بر مطالعه تغییرات منظم و پیوسته در این روابط و بر یکپارچگی ویژگی‌های چندگانه افراد (اعم از ویژگی‌های فیزیولوژیکی، شناختی، هیجانی، انگیزشی و رفتاری) در سطوح چندگانه بوم‌شناختی (از سطوح زیست‌شناختی، فرهنگی - اجتماعی گرفته تا تاریخی) چه در محیط‌های طراحی شده و چه در محیط‌های طبیعی، متمرکز است (برونفن‌برنر و موریس، ۲۰۰۶؛ اورتون، ۲۰۱۳).

به‌منظور پی بردن به روند مطالعات دانشمندان علم تحول، در ابتدا لازم است بین سه مفهوم کلیدی در تبیین تحول انسان در گستره زندگی، تمایز قائل شد: فرانظریه^۸، نظریه^۹ و روش^{۱۰}. مطابق با دیدگاه فرااثبات‌گرایی^{۱۱}، نظریه، ابزارهای مشخصی^{۱۲} را برای اکتشاف مفهومی در یک حوزه تحقیقی فراهم می‌آورد. درحالی‌که روش، ابزارهای مشخصی برای اکتشاف مشاهده‌ای در آن حوزه است. نظریه و روش در یک پژوهش علمی ضرورتاً با هم کار می‌کنند و هر یک بدون دیگری معنا ندارند؛ در واقع به قول امانوئل کانت "نظریه‌ها بدون روش‌ها حدس‌های بی‌اساس

-
1. developmental psychology
 2. developmental science
 3. description
 4. explanation
 5. optimize
 6. intraindividual changes
 7. individual differences
 8. metatheory
 9. theory
 10. method
 11. post-positivism
 12. certain

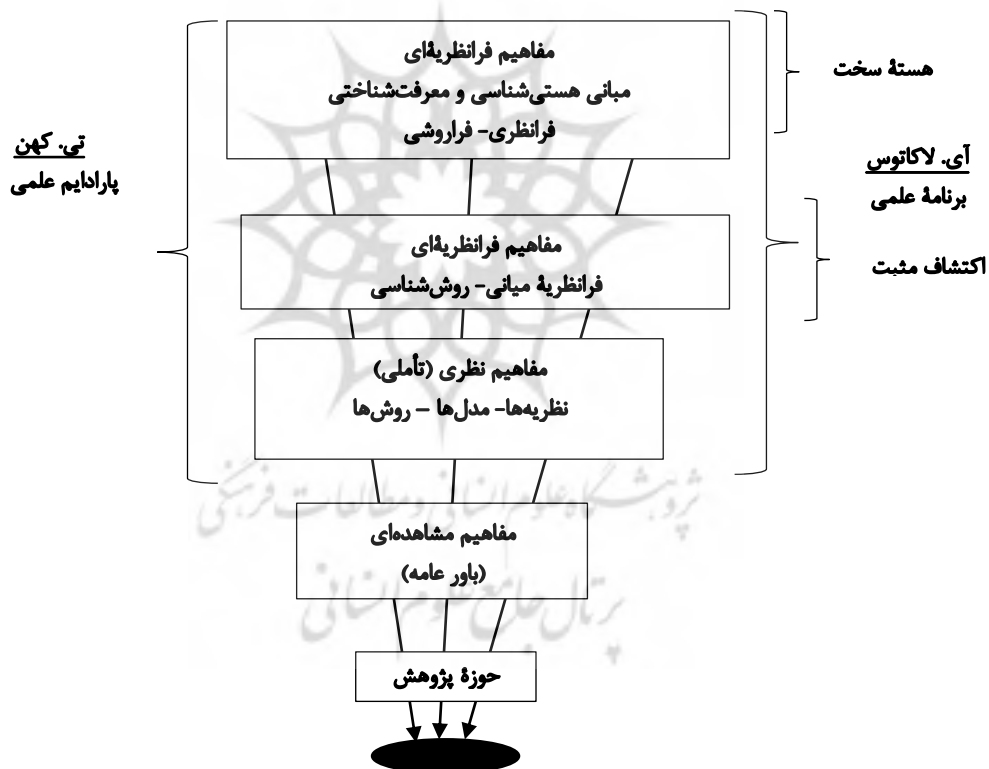
و روش‌ها بدون نظریه‌ها داده‌های بی‌معنی هستند" (اورتون، ۲۰۱۰). این موضوع ما را به سوی مفهوم فرانظریه هدایت می‌کند و اما فرانظریه به چه معناست؟

با ظهور پارادایم فرااثبات‌گرایی، روشن شد که هر برنامه پژوهشی بر مجموعه‌ای از پیش-فرض‌های محوری استوار است که نظریه و روش‌ها را چهارچوب‌بندی می‌کنند. این پیش-فرض‌های محوری و اغلب ضمنی (تلویحی)، همان فرانظریه (و در حیطه روش، فراروش^۱) نامیده می‌شود. کارکرد اولیه فرانظریه و فراروش فراهم‌آوری منابع غنی از مفاهیم است که نظریه‌ها و روش‌ها از آنها پدیدار می‌شوند (اورتون، ۲۰۰۷، ۲۰۰۳). فرانظریه‌ها همانند شالوده علم رشد هستند و مفاهیم نظری و مشاهده‌ای را بنیان^۲ می‌گذارند، محدوده^۳ آنها را مشخص و آنها را حفظ^۴ می‌کنند (اورتون، ۲۰۱۴الف). در واقع، فرانظریه مجموعه‌ای از قواعد و اصول درهم‌تنیده است که مفاهیم نظری و روش‌های پژوهش قابل قبول و یا غیر قابل قبول است را هم توصیف و هم تجویز می‌کند (اورتون، ۲۰۱۴ب). برای نمونه، یک فرانظریه ممکن است تجویز کند که مفاهیم ذهنی^۵ نمی‌توانند به نظریه وارد شوند و همه تغییرات به صورت جمع‌پذیر^۶ رخ می‌دهند؛ بنابراین با استفاده از روش‌های آماری جمع‌پذیر اندازه‌گیری خواهند شد. این توصیفی از برخی از ویژگی‌های رفتارگرایی اولیه است. همچنین، فرانظریه‌ها رهنمودهایی را برای کمک به اجتناب از ابهامات مفهومی و در نظر گرفتن روش‌های نامناسب فراهم می‌آورند (اورتون، ۲۰۱۵). برای نمونه، واژه مرحله^۷ در فرانظریه‌ای که تغییرات تحولی را از نوع ناپیوسته^۸ می‌داند یک مفهوم محوری است که به سطح مشخصی از سازمان یک سیستم اشاره دارد. در حالی که در فرانظریه‌ای که تغییرات تحولی را پیوسته^۹ می‌داند، اگر واژه مرحله مورد استفاده قرار گیرد، صرفاً برای توصیف ساده‌ای از گروهی از رفتارها به کار گرفته می‌شود.

توضیحاتی که در مورد نظریه، روش و فرانظریه ارائه شد، توجه ما را به این نکته معطوف می‌کند که مفاهیم در سطوح متفاوتی از گفتمان علمی^{۱۰} عمل می‌کنند (شکل شماره ۱). این سطوح ماهیتی چرخه‌ای و دوسویه داشته و در دامنه مفاهیم مشاهده‌شده تا مفاهیم فرانظریه‌ای در حرکت

-
1. metamethod
 2. ground
 3. constrain
 4. sustain
 5. subjective concepts
 6. additive
 7. stage
 8. discontinuous
 9. continuous
 10. scientific discourse

هستند (اورتون، ۲۰۱۴ ب). عینی‌ترین و محدودترین سطح، مفاهیم مشاهده‌ای^۱ است؛ سطحی از باور عامه^۲ در مفهوم‌سازی ماهیت اشیا و رویدادهای جهان. فیلسوفان مختلفی از جمله (ناگل، ۱۹۶۷، ۱۹۷۹؛ پیر، ۱۹۴۲؛ وارتوفسکی، ۱۹۶۸؛ وایتهد، ۱۹۲۸ به نقل از اورتون، ۲۰۱۵) مفاهیم مشاهده‌ای را پایه ساختار مباحث علمی می‌دانند؛ البته باید توجه داشت که این مفاهیم، مشاهدات اولیه روش‌شناسی نیستند؛ بلکه آنها باورها و ترجیحات عامه هستند که در زندگی روزمره ما را احاطه کرده‌اند. برای نمونه، اینکه «بعضی از انسان‌ها باهوش هستند» و «برخی دیگر کمتر یا بیشتر باهوش هستند» یک باور عامه است؛ درحالی‌که «بهره‌هوشی» یک مشاهده عامیانه نیست. اینکه «افراد رفتار خود را به روش‌های مختلف کنترل می‌کنند» یک باور عامه است، ولی «خودتنظیمی» باور عامه نیست (اورتون، ۲۰۱۴ الف)



شکل ۱. سطوح مفاهیم علمی. اقتباس از اورتون (۲۰۱۴ الف)

اندیشه و تأمل انتقادی بر دریافت‌های باور عامه، گفتمان را به سطح تأملی (اندیشمندانه^۳) که شروع مفاهیم نظری^۴ است، حرکت می‌دهد. به این ترتیب، سطح اندیشمندانه، سازمان دادن،

1. observational concepts
2. common sense
3. reflective
4. theoretical

اصلاح و تدوین مجدد دریافت‌های مشاهده‌ای، در یک حوزه گسترده‌تر، منسجم‌تر و انتزاعی‌تر است. مفاهیم نظری شامل نظریه‌ها، مدل‌ها و فرضیه‌هاست که دامنه آنها از حدس و گمان‌های شهودی تا مفاهیم بسیار پالایش‌شده مرتبط با ماهیت و روابط بین اشیا و رویدادها - چستی^۱ سطح مشاهده‌ای - کشیده می‌شود (سطح سوم شکل شماره ۱).

سطح چهارم در شکل شماره ۱ - سطح فرانظری - اندیشمندانه‌تر از سطح قبلی است و مفاهیمی که در آن مطرح می‌شوند، بنیاد نظریه‌ها بوده و به چستی مفاهیم نظری و مشاهده‌ای می‌پردازند. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، فرانظریه را می‌توان مجموعه منسجمی از قواعد و اصولی دانست که قابل قبول یا غیرقابل قبول و بامعنی یا بی‌معنی بودن قواعد را توصیف و تجویز می‌کنند. این قواعد محدودیت‌هایی را بر مباحث نظری و مشاهده‌ای اعمال می‌کنند. برای نمونه، یک قاعده فرانظریه‌ای بسیار ساده را در نظر بگیرید: «ارگانیزم زنده یک ماشین درون‌داد - برون‌داد است». چنین ماشینی کاری نمی‌تواند انجام دهد مگر آنکه نیرویی بیرونی بر آن اعمال شود. ما می‌توانیم مفهومی نظری تحت عنوان «محرک^۲» را برای نیرویی که وارد می‌شود به‌عنوان درون‌داد و مفهوم نظری «پاسخ^۳» را برای حرکات ماشین به‌عنوان برون‌داد ابداع کنیم. سپس «مشاهده کنیم» چه چیزهایی در جهان به‌عنوان محرک و چه نوع حرکات دستگاه به‌عنوان پاسخ تلقی می‌شوند و به بررسی روابط «علی» بین محرک‌ها و پاسخ‌ها بپردازیم. به باور سیرل (۱۹۹۲) ما می‌توانیم «اسیر مجموعه‌ای از مقولات کلامی» (ص ۳۱) بشویم و می‌شویم. در این نمونه، ما به این باور رسیدیم که جهان واقعاً از محرک‌ها و پاسخ‌ها تشکیل شده است. با استفاده از این قاعده فرانظری ممکن است این نظریه را نیز گسترش دهیم که محرک‌ها و پاسخ‌ها صرفاً نیروها و حرکات خارج از دستگاه نیستند، بلکه درون دستگاه نیز هستند. در این حالت، ممکن است یک S (محرک) خارجی را در نظر بگیریم که داخل دستگاه I (پاسخ داخلی) تولید کند که منجر به S (محرک درونی) شود که منجر به I دیگری و S دیگری شود تا زمانی که یک R نهایی تولید شود. بنابراین ما ممکن است اصطلاحات نظری جدیدی را برای مجموعه‌های داخلی S و I (یعنی واسطه‌ها) ابداع کنیم. یک چیز روشن است؛ قاعده فرانظری به‌سادگی بر نظریه و مشاهدات تأثیر دارد. حال اگر قاعده فرانظری دیگری را در نظر بگیریم: «ارگانیزم زنده یک سیستم پویاست» با این تغییر ساده، محرک نه تنها منسوخ می‌شود، بلکه به‌لحاظ نظری نیز بی‌معنی می‌شود؛ چرا که ارگانیزم از درون پویاست و نیاز به نیروی بیرونی ندارد تا بخواهد پاسخ تولید کند. دیگر مفاهیم نظری که در قاعده قبلی مطرح بود نیز، تحت این قاعده جدید بلافاصله بی‌معنی می‌شوند.

1. about
2. stimulus
3. response

مفاهیمی مانند: واسطه‌گری، فراخوانی، برانگیختن، تقویت و تقویت‌کننده. بنابراین، قاعدهٔ فرانظری تعیین می‌کند که چه مفاهیمی معنادار یا بی‌معنی خواهند بود. فرانظریه‌هایی که در این سطح مطرح می‌شوند در حد میانی هستند و نسبت به فرانظریه‌های سطح بعدی از گستردگی کمتری برخوردارند. برای نمونه، رفتارگرایی و یا رویکرد پردازش اطلاعات فرانظریه‌های میانی هستند که از آنها نظریه‌هایی استخراج می‌شوند.

گفتنی است که فرانظریه‌های میانی، خود از فرانظریه‌های گسترده‌تری برگرفته شده‌اند (بالاترین سطح در شکل شمارهٔ ۱). بنابراین، در بالاترین سطح چرخهٔ گفت‌وگو علمی، مباحث فرانظری کلان قرار دارد. فرانظریه‌هایی که مجموعه‌ای از محتواهای یکپارچه و منسجم را دربرمی‌گیرند و از آنها تعبیر به جهان‌بینی^۱ می‌شود. جهان‌بینی مجموعه‌ای از اصول و قواعد منسجمی است که دیدگاهی از ماهیت جهان ارائه می‌دهد و مبانی معرفت‌شناختی^۲ و هستی‌شناختی^۳ را شامل می‌شود. اصول معرفت‌شناختی مربوط به منابع و توجیه دانش و اصول هستی‌شناسی نیز مربوط به مقولات اساسی واقعیت هستند. جهان‌بینی‌ها از پیش‌مفهوم‌هایی^۴ در مورد ماهیت ذهن، دانش و معنا تشکیل شده‌اند و این پیش‌فرض‌ها در نظریه‌پردازی دربارهٔ رشد انسان و تفسیر پژوهش تأثیر می‌گذارند (کارپندیل، آتوود و کتنر، ۲۰۱۳). پیش‌مفهوم‌هایی که نظریه‌های تحولی انسان براساس آنها بنا شده است، پیامدهایی بسیار مهم و تأثیرگذار و اغلب نادیده‌گرفته شده دارند. پیش‌مفهوم‌ها، مسئله‌ها را تولید می‌کنند، راه‌حل‌های ممکن را مشخص و نظریه‌ها را می‌سازند و بر روش‌شناسی تأثیر می‌گذارند (ویترینگتون، اورتون، لیکلیتر، مارشال و نارواز، ۲۰۱۸). در واقع، این پیش‌مفهوم‌ها، جهان‌بینی‌ها را به وجود می‌آورند. جهان‌بینی‌ها نیز روش‌هایی برای تفکر هستند که تنها برای پاسخ به سؤالات به کار نمی‌روند، بلکه چهارچوبی هستند که پژوهش‌های تحولی را هدایت می‌کنند و بر مفاهیم دانش، درک، ذهن، معنا و زبان دلالت دارند (ژوپلینگ، ۱۹۹۳؛ به نقل از کارپندیل و همکاران، ۲۰۱۳).

با توجه به اثر فرانظریه‌ها بر تمامی مراحل پژوهش، نظریه‌پردازی در حوزهٔ تحول انسان و استخراج کاربردها و سیاست‌گذاری‌های تعلیم و تربیت از نظریه‌ها، این مسئله قابل طرح است که فرانظریه‌های تحول انسان کدام‌اند و این فرانظریه‌ها دارای چه ویژگی‌هایی هستند؟ در خصوص ضرورت این مطالعه می‌توان گفت نظریه‌های تحولی مبنای سیاست‌های نظام آموزشی بوده و از آنها کاربردهایی برای تحول بهینه انسان استخراج می‌شود، بنابراین چنانچه این نظریه‌ها

1. worldview
2. epistemological
3. ontological
4. preconcepts
5. Jopling, D

با فرانظریه حاکم بر نظام تعلیم و تربیت همخوانی نداشته باشند، با معضلات بسیاری در پرورش یافتگان نظام آموزشی روبه‌رو خواهیم بود. معضلاتی که بیانگر سردرگمی در هویت و هدف‌یابی محصولات نظام آموزشی است. آگاهی نسبت به فرانظریه‌های علم تحول انسان می‌تواند گامی موثر در جهت بومی‌سازی نظریه‌های تحولی و انطباق آنها با جهان‌بینی حاکم بر نظام تعلیم و تربیت جامعه باشد.

روش پژوهش

این پژوهش با استفاده از روش توصیفی تحلیلی به واکاوی منابع در مورد فرانظریه‌های علم تحول انسان پرداخته است. در روش توصیفی تحلیلی ابتدا به چیستی پدیده مورد مطالعه پرداخته و اطلاعاتی در مورد ویژگی‌های آن گردآوری می‌شود. سپس محقق به فراتر از این اطلاعات نفوذ کرده، به چرایی، چگونگی و مقایسه آنها می‌پردازد. در حقیقت با استفاده از این روش محقق به فهم عمیق از پدیده مورد مطالعه دست می‌یابد (سبونج، ۲۰۲۱). لوب و همکاران، (۲۰۱۷). در پژوهش حاضر اسناد و منابع مربوط به فرانظریه‌های تحول انسان جمع‌آوری شد. تعاریف و ویژگی‌های فرانظریه‌ها استخراج و توصیف گردید و مبنای هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی آنها مورد مقایسه و تحلیل قرار گرفت.

یافته‌های پژوهش

انواع فرانظریه در علم تحول انسان

علم تحول انسان دارای دو فرانظریه کلان است: فرانظریه دنیاه‌سازی دکارتی^۱ و فرانظریه فرایندی-رابطه‌ای^۲. در ادامه به توضیح فرانظریه‌های علم تحول و مقایسه آنها پرداخته می‌شود.

فرانظریه دنیاه‌سازی دکارتی

جهان‌بینی دکارتی یا به تعبیر لاکاتوس «متافیزیک دکارتی، یا نظریه مکانیکی جهان» فرانظریه‌ای است که براساس آن، جهان یک ساعت بزرگ عظیم (سیستم گرداب‌ها) است که با فشار (به‌عنوان تنها علت) در حرکت است. در این پارادایم ویژگی‌های اساسی جهان به عناصر مستقل دوگانه تقسیم می‌شود. این فرانظریه توسط دکارت^۳، گالیله^۴، نیوتن^۵، لاک^۶، و هابز^۷ گسترش داده شد.

1. Cartesian-Split
2. process-relational metatheories
3. Rene Descartes
4. Galilei, G
5. Newton, I
6. John Locke
7. Thomas Hobbes

فرانظریهٔ دونیمه‌سازی گزاره‌های «یا این یا آن»^۱ را به بار می‌آورد و گزینش یکی یا دیگری از روی انتخاب اجباری. یعنی «چاره‌ای جز این انتخاب»^۲ در مورد یک پدیده وجود ندارد. دانش مطابق با مقولات ماده‌گرایی یا آرمان‌گرایی، ذهن‌گرایی یا عینیت‌گرایی، بدن یا ذهن و... پدید می‌آید. هر کدام از مقوله‌های انتخاب شده به یک واقعیت بنیادی تبدیل می‌شوند، در حالی که مقولهٔ انتخاب‌نشده به جای اینکه مکمل مقولهٔ انتخاب شده باشد به‌عنوان حاشیه‌ای و ظاهری نگریسته می‌شد (اورتون، ۲۰۱۳، ۲۰۱۵).

اصول فرا نظریه دونیمه‌سازی (اورتون، ۲۰۰۳، ۲۰۰۴) عبارت‌اند از:

اصل دونیمه‌سازی^۳: اصل دونیمه‌سازی حاکی از آن است که کل قابل تفکیک به عناصر خالص مانعه‌الجمع است.

اصل بنیادگرایی^۴: مطابق با این اصل هر واقعیتی دارای بنیادهایی است که نامتغیر هستند.

اصل اتم‌گرایی^۵: این اصل به این نکته اشاره دارد که بنیاد هر واقعیت از عناصر و اشکال خالصی تشکیل شده است که اتم نامیده می‌شوند. اتم منجر به حفظ واقعیت بدون توجه به بافت آن می‌شود.

سه اصل یادشده، اصول تجزیه کردن هستند. به این معنا که یک پدیده جمع‌پذیر به کوچکترین اجزاء یعنی بنیادها شکسته می‌شود. این فرایند تحت عنوان تقلیل‌گرایی^۶ یا نگرش تحلیلی^۷ نیز نامیده می‌شود.

اصل تداعی خطی^۸: به جمع‌آوری یا ترکیب مجدد کل اشاره دارد. ترکیب عناصر یا براساس وقوع همزمان در مکان و زمان یا بر اساس توالی علت و معلولی تک‌جهتی صورت می‌پذیرد و علت‌ها جمع‌پذیر هستند.

مقولات هستی‌شناختی دونیمه‌سازی عبارت‌اند از: مادهٔ ساکن، یا ماده با بنیاد اتمی (ذره‌ای)، بدون اینکه نقشی در فرایندها داشته باشد. ایستا بودن^۹ (یعنی سکون و ثبات) وضعیت طبیعی امور است، مگر اینکه تبدیل شوند. ماده از ذرات غیرقابل تفکیک یا اتم‌ها تشکیل شده است، از این رو در اتم‌گرایی (ذره‌نگری یا عنصرنگری) اتمها یکسان هستند و یک جهان یکنواخت دارند. دونیمه‌سازی، هم به صورت عمودی (ظاهری- بنیادی) و هم به صورت افقی (بدن-ذهن) وجود

1. either/or
2. nothing butness
3. splitting
4. foundationalism
5. atomism
6. reductionism
7. analytic attitude
8. additive associative
9. static—being

دارد. دکارتی‌ها تعامل‌گرایی^۱ را به‌عنوان راه‌حلی برای قرار دادن اجزا در کنار هم یعنی ترکیب جمع‌پذیر عناصر معرفی کرده‌اند (اورتون، ۲۰۱۳)

فرانزیه فرایندی - رابطه‌ای

بر اساس فرانزیه فرایندی - رابطه‌ای، کل یک پدیده قابل شکستن به عناصری با ارتباط خطی جمع‌پذیر با توالی علت و معلولی نیست. این فرانزیه جهان را به‌عنوان سیستمی از روابط متقابل کل و جزء، پویا و در حال تغییر ترسیم می‌کند. به لحاظ تاریخی، این فرانزیه به‌صورت منسجم از ترکیب دو فرضیه بافت‌گرایی^۲ و ارگانیزم‌گرایی^۳ استون پیر^۴ سرچشمه گرفته است. برخلاف فرانزیه مکانیکی که «ماشین» استعاره آن است، استعاره مهم در بافت‌گرایی، رویدادها یا «حوادث تاریخی»^۵ است؛ البته نه رویدادهای گذشته، بلکه رویدادهای زمان حال، درست وقتی که آن رویداد در زمان حال روی می‌دهد. این رویداد ممکن است یک عمل^۶ نامیده شود، اما نه یک عمل مجزا بلکه یک عمل در بافت است؛ در فرضیه ارگانیزم‌گرایی، استعاره بنیادی «فرایند» است (پیر، ۱۹۴۲، به نقل از اورتون، ۲۰۱۵). بنابراین تغییر در گستره زندگی از طریق روابط متقابل تنظیمی بین ارگانیزم و بافت زندگی آنها اتفاق می‌افتد (لرنر، ۲۰۱۲).

در فرانزیه رابطه‌ای، ارگانیزم زنده، به‌صورت یک سیستم ذاتاً فعال^۷، خودایجاد^۸ خودسازمان‌ده^۹ و خودنظم‌ده^{۱۰}، نسبتاً منعطف^{۱۱} و دارای سیستم انطباقی پیچیده غیرخطی^{۱۲} توصیف می‌شود. رشد این سیستم از طریق فعالیت‌ها و اقدامات درونی شده خود سیستم روی می‌دهد که به صورت مشترک در یک دنیای پرتحرک فیزیکی و تاریخی - اجتماعی در حال انجام است. این رشد، از طریق حلقه‌های بازخورد مثبت و منفی تولید شده به وسیله اعمال نظم‌داده‌شده سیستم، به افزایش تمایز^{۱۳}، یکپارچگی^{۱۴} و پیچیدگی سیستم منجر و در راستای اهداف انطباقی و سازگارانه هدایت می‌شود. در این فرانزیه جهان از رویدادها یا عواملی ساخته شده است که

1. interactionism
2. contextualism
3. organicism
4. Pepper, S.
5. historical event”
6. act
7. inherently active
8. self-creating
9. self-organizing
10. self-regulating
11. relatively plastic
12. nonlinear complex adaptive system
13. differentiation
14. integration

به‌طور ذاتی پیچیده و دارای فعالیت‌های وابسته به الگوهای پیوسته در حال تغییرند. بافت‌گرایی از این رویدادهای مدام در حال تغییر، سخت‌حمایت می‌کند (اورتون، ۲۰۱۵).

به‌طور عام در حوزه علم تحولی مانند دیگر زمینه‌های علم و به‌طور خاص در فرانظریه فرایندی رابطه‌ای، «بافت^۱» (زمینه) (خواه یک بافت سازنده^۲ یا یک بافت علی^۳ باشد) ویژگی ضروری^۴، محوری^۵ و بادوام^۶ جهت درک پدیده‌هاست. روان‌شناسان تحولی، سیستم زنده^۷ را مثال بنیادینی از اهمیت بافت در درک پدیده‌ها می‌دانند. سیستم زنده از مولکول گرفته تا سلول، اندام، شخص و سطوح اجتماعی و فرهنگی تحول را در برمی‌گیرد؛ به نحوی که هر سطح بالاتر، بافتی را برای همه سطوح پایین‌تر شکل می‌دهد و در یک روش دوسویه متقابل رابطه‌ای (← →) هر سطح پایین‌تر نیز بافتی را برای تمام سطوح بالاتر شکل می‌دهد (لرنر و کالینا، ۲۰۱۳). رابطه‌گرایی به‌عنوان یک پارادایم علمی از مجموعه‌ای منسجم از اصول هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در هم‌تنیده تشکیل شده است. حوزه هستی‌شناسی رابطه‌ای، واقعیت را مبتنی بر اصل فرایند مورد توجه قرار می‌دهد، نه یک ماده دونیمه‌سازی شده (بیکهارد، ۲۰۰۸). در هر واقعیتی، مقولات فرایند، فعالیت^۸، تغییر دیالکتیک، شکل‌گیری^۹ و سازماندهی^{۱۰} ضروری است. حوزه معرفت‌شناسی رابطه‌گرایی، نسبتاً جامع است و شامل داننده^{۱۱} و دانش^{۱۲} به‌عنوان فرایندهای مکمل، مساوی و غیرقابل تفکیک در ساخت و کسب دانش است. البته این جامعیت فقط در رابطه با مانعیت قابل درک است. یعنی هر یک بدون دیگری معنا پیدا نمی‌کند. معرفت‌شناسی رابطه‌ای، به‌طور خاص روش‌های دونیمه‌سازی دکارتی در مورد دانش را مردود می‌داند، زیرا معرفت‌شناسی دکارتی بر بنیاد قطعیت شکل می‌گیرد و یک معرفت‌شناسی «هیچ چیز جز این انتخاب» بیش نیست. بر همین اساس، رابطه‌گرایی هم تفسیر انعطاف‌ناپذیر دونیمه‌سازی و هم تفسیر محض مبتنی بر بافت‌گرایی را رد می‌کند (ویتزینگتون، ۲۰۰۷). محور فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای، مفهوم کل‌گرایی^{۱۳} است. کل‌گرایی حاکی از آن است که شناخت موجودات و رویدادها از بافتی رابطه‌ای

-
1. context
 2. constitutive
 3. causal
 4. necessary
 5. central
 6. enduring
 7. living system
 8. activity
 9. novelty
 10. organization
 11. knower
 12. knowledge
 13. holism

که در آن قرار گرفته‌اند، ناشی می‌شود. در این بافت اجزا از یکدیگر جدا نیستند. بنابراین، کل مجموع اجزای جدا از هم نیست، بلکه سازمان‌دهنده اجزاست. در واقع، هر جزء به وسیله ارتباط با دیگر اجزا و ارتباط با کل شناسایی می‌شود. در عوض، کل نیز دارای ویژگی‌های سیستمی است که متفاوت با ویژگی هر کدام از آن اجزاست. پس کل بزرگ‌تر از مجموع اجزا نیست، بلکه متمایز از آنهاست (اورتون و مولر، ۲۰۱۳). برای اجتناب از بدفهمی‌های رایج نظیر آنچه فرااثبات‌گرایان و سنت‌گرایان^۱ می‌گویند، باید قویاً تأکید کرد که تجزیه‌ناپذیر بودن کل به اجزا به این معنی نیست که اصل «تحلیل» پذیرفته‌شدنی نیست، بلکه به این معناست که تحلیل اجزا باید در بافت تعاملی آنها با کل بررسی شود. در کل‌گرایی، بررسی جزئیات هر شیء، رویداد یا فرایند فارغ از بافت و زمینه‌ای که در آن شکل می‌گیرد درست نیست. به عبارت دیگر، آن شیء، خواه رویداد باشد یا فرایند، خواه DNA باشد یا نورون، فرهنگ، معماری ذهن^۲ و یا تکامل، بدون توجه به بافتی که در آن بررسی می‌شود، قابل اعتنا نیست (اورتون، ۲۰۱۵).

کل‌گرایی اگرچه در فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای نقشی محوری دارد، اما به تنهایی برنامه‌جامعی برای حل دوگانه‌سازی‌های زیادی که در دانش علمی ایجاد شده را ندارد؛ در واقع در رابطه‌گرایی به اصولی متناسب با هویت منفرد هریک از مفاهیم دوگانه‌سازی شده نیاز است تا ضمن حفظ هویت هر یک از مفاهیم به تنهایی، همزمان تأیید شود که هر مفهوم در ساخت دیگری مشارکت دارد و توسط همان مفهوم نیز ساخته می‌شود (اورتون، ۲۰۰۳، ۲۰۱۳). این درک با در نظر گرفتن اصول معرفت‌شناختی این فرانظریه که عبارتند از همانندی متضادها^۳، متضادی همانندها^۴ و ترکیب کل^۵ قابل دسترسی است.

اصل همانندی متضادها: در این اصل، هویت همه اجزا پذیرفته می‌شود، البته نه به صورت اجزا جمع‌ناپذیر، بلکه به صورت ماتریس جامع، واحد و یکپارچه. برای نمونه، دو جزء طبیعت و تربیت به‌عنوان اجزای همانند، یک ارتباط ماتریسی جامع و یکپارچه (غیرقابل تفکیک) ایجاد می‌کنند. در واقع همانندی بین بخش‌ها با کل در قالب یک رابطه است که در آن هر قطب به صورت بازگشتی قطب دیگر را تعریف و به وسیله همان قطب تعریف می‌شود. در این اصل، قانون تضاد (در دنیای‌سازی دکارتی قطب‌ها متضاد و مانع‌الجمع بودند) تعلیق و هر مقوله قطب متضاد خود را نیز در بر می‌گیرد. در این اصل، اگر رفتاری به‌وسیله عامل زیست‌شناختی

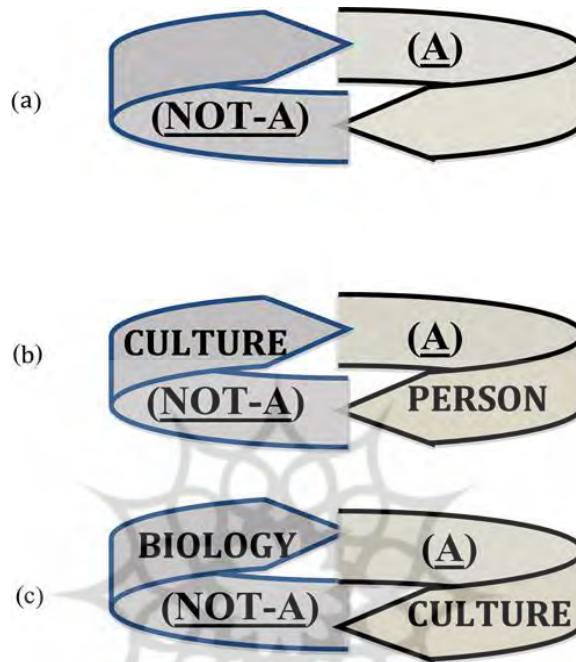
-
1. conventionalist
 2. architecture of mind
 3. identity of opposites
 4. opposites of identity
 5. synthesis of wholes

تعیین می‌شود به این معنا نیست که به وسیلهٔ عامل فرهنگی تعیین نمی‌شود و برعکس. در حقیقت قطب‌ها در یکدیگر رسوخ^۱ می‌کنند (اورتون، ۲۰۰۴). مطابق با این اصل، هر رفتار ۱۰۰٪ طبیعت است؛ چون ۱۰۰٪ تربیت است؛ ۱۰۰٪ زیست‌شناختی است، زیرا ۱۰۰٪ فرهنگ است. مخاستگاه و منشأ دیگری برای این رفتار وجود ندارد که درصد دیگری را دربرگیرد. حتی اگر به عقب برگشته و این رفتار دوباره شکل بگیرد، باز هم رفتار بعدی نمی‌تواند درصد دیگری داشته باشد. یکی از روش‌های نشان دادن این اصل استفاده از طرح جوهر ام. سی. اسپر ۲ است. در این طرح دست چپ و راست در یک رابطهٔ همسان و برابر در حال نقاشی یکدیگر هستند؛ هر دست ضمن نقاشی شدن، دست دیگر را نقاشی می‌کند. در تحلیل دیگری می‌توان گفت در اصل همانندی متضادها، $A = \text{not } A$ یعنی دست‌ها یکسان هستند و دارای رابطه‌ای برابر و تفکیک-ناپذیرند. شکل شماره ۲ و ۳ این طرح‌ها را نشان می‌دهند.



شکل شماره ۲. دست‌های در حال نقاشی ام. سی. اسپر اقتباس از اورتون و مولر (۲۰۱۳)

1. interpenetration
2. M. C. Escher



شکل شماره ۳. همانندی متضادها (a) همراه با دو مثال (b, c) اقتباس از اورتون و مولر (۲۰۱۳)

به طور خلاصه، در همانندی متضادها مقولات در رابطه‌ای قرار می‌گیرند که به سمت یکدیگر حرکت می‌کنند و هر مقوله، متضاد خود را نیز شامل می‌شود؛ در نتیجه جامعیتی^۱ فراگیر بین مقولات به وجود می‌آید (بخش‌ها ضمن تمایز با کل، کل را می‌سازند). در این چهارچوب مفاهیم تعیین‌گری متقابل^۲، هم‌کنشی، آمیختگی^۳، و به همان صورت، علیت دوسویه^۴ رابطه‌ای (→ ←) علیت رابطه‌ای^۵ و علیت چرخه‌ای^۶ واژه‌ها و اصطلاحات نسبتاً مشابهی هستند که برای متمایز ساختن «حلقه‌های بازخورد مثبت و منفی» جهان‌بینی فرایندی - رابطه‌ای، از «علیت کافی جمع‌پذیر» جهان‌بینی دونیمه‌سازی دکارتی، مورد استفاده قرار می‌گیرند (اورتون، ۲۰۱۳).

اصل همانندی متضادها محدودیت فرانظری و فراروشی (دقیقا مانند دیگر فرانظریه‌ها) را بر هریک از حوزه‌های پژوهش مانند حوزه‌های زیست‌شناختی، تکامل، فرهنگ و تحول فردی اعمال می‌کند. این محدودیت‌ها عبارتند از: الف) دونیمه‌سازی مجاز نیست؛ مثلاً دونیمه‌سازی ژنوتیپ

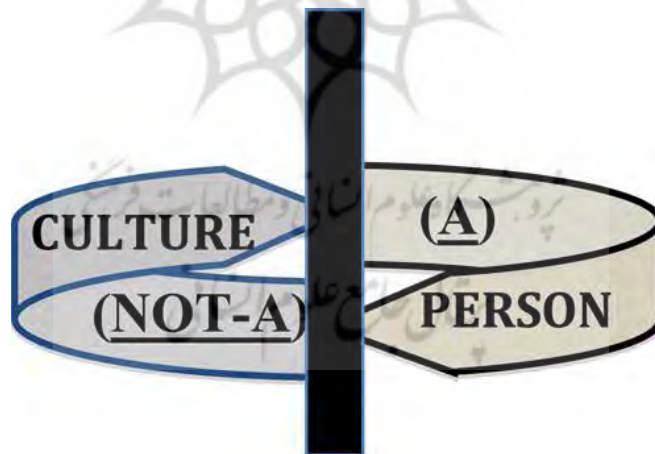
1. inclusion
2. reciprocal determination
3. fusion
4. relational bidirectional causality
5. relational causality
6. circular causality

و فنوتیپ، آنتورنی و فیلورنی در تکامل؛ تفکیک مغز، بدن و فرهنگ در شناخت‌گرایی و نیز دونیمه‌سازی فرد و فرهنگ در جامعه. ب) پدیده‌ها را نمی‌توان به مستقل و وابسته _آن‌طور که در تحلیل واریانس فیشر مطرح است_ تفکیک کرد (اورتون، ۲۰۱۵). اگرچه همانندی متضادها محدودیت‌هایی را به همراه دارد، فرصت‌هایی را نیز در اختیار می‌گذارد. یکی از این فرصت‌ها شناختی است که در سخنان سیرل (۱۹۹۲) به آن اشاره شده است. این حقیقت که اگر رفتاری ناشی از فعالیت سیستم زیست‌شناختی باشد، دال بر آن نیست که آن رفتار ناشی از سیستم فرهنگی نباشد و آن‌که اگر رفتاری ناشی از فعالیت سیستم فرهنگی است دال بر آن نیست که آن رفتار ناشی از سیستم زیست‌شناختی نباشد به عبارت دیگر همانندی متضادها یک منظر فرانظری ایجاد می‌کند که در تحول انسان، سه عامل زیست‌شناختی، فرد و فرهنگ به یک روش رابطه‌ای کاملاً درهم‌تنیده‌ای عمل می‌کنند (اورتون و مولر، ۲۰۱۳).

اصل متضادی همانندها: اگرچه همانندی متضادها محدودیت‌ها و فرصت‌هایی را به وجود آورد اما خود به تنهایی نمی‌تواند مبنای یک برنامه کار برای پژوهش تجربی باشد. محدودیت اصل همانندی متضادها آن است که در ایجاد جریانی از هر قطب به سمت دیگری، پایه ثابت پژوهشی که به وسیله آن‌گرایایی مادی و قطعی دونیمه‌سازی فراهم شده بود، حذف می‌شود. همانگونه که بیان شد در دونیمه‌سازی هیچ رابطه‌ای وجود ندارد، یعنی تمام چیزها ثابت هستند. فراهم آوردن یک مبنای ثابت (البته نه یک ثبات مطلق) و یک مبنای رابطه‌ای (و نه یک رابطه مطلق) در درون فرانظریه رابطه‌ای، مستلزم حرکت از اصل اول (همانندی متضادها) به سمت اصل دوم تحلیل یا متضادی همانندهاست. مطابق با این اصل، هر جزء یا هر قطب ویژگی منحصر بفرد خود را دارد و تضادها پذیرفته می‌شوند. این اصل اشاره به مانعیت رابطه‌ای ۱ دارد. در اینجا قانون تضاد مجدداً برقرار می‌شود و مقولات دونیمه‌سازی شده همدیگر را در بر نمی‌گیرند. در نتیجه این مانعیت، اجزا (مقولات دونیمه‌سازی شده) هویت منحصر به فردی نشان می‌دهند که هر یک را از دیگری متمایز می‌سازد. این کیفیت‌های متمایز و منحصر به فرد در هر سیستم کل‌گرا، ثابت هستند؛ بنابراین می‌توانند پایه و مبنای ثابتی برای پژوهش تجربی فراهم آورند. به این مبانی یا پایه‌های ثابت، موضع ۲ گفته می‌شود (اورتون، ۲۰۰۳، ۲۰۱۳). این موضع‌ها متعددند و چون مبانی مطلق را منعکس نمی‌کنند، بینش و چشم‌اندازهای متنوعی را ایجاد می‌کنند (لاتور، ۱۹۹۳، ۳). به نقل از اورتون، ۲۰۱۵)، که هر پژوهشگری می‌تواند بر اساس یکی از آنها پژوهش خود را آغاز کند.

1. relational exclusivity
2. standpoint
3. Latour, B

بنابراین، اصل متضادی همانندها مشخص می‌کند که علیرغم همانندی اولیه طرح جوهر اسچر می‌توان گفت وقتی که دست چپ به جای خود دست چپ (A) و دست راست نیز به جای خود دست راست (not A) باشد، پژوهشگران می‌توانند آن دو موقعیت را به تفکیک، مبنایی برای مطالعه خود قرار دهند، اما مطالعه‌ای که همچنان روابط بین اجزا را در نظر می‌گیرد. بنابراین در بازگشت به مثال زیست‌شناختی - فرهنگ، اگرچه تشخیص داده بودیم رفتار هم ۱۰۰٪ زیست‌شناختی و هم ۱۰۰٪ فرهنگی است، دیدگاه جایگزین (متضادی همانندها) به پژوهشگر این اجازه را می‌دهد تا عمل شخص را هم از موضع فرهنگی و هم از موضع زیست‌شناختی بررسی نماید (شکل شماره ۴). موضع زیست‌شناختی و فرهنگی، تبیین‌های رقابتی جایگزین را تشکیل نمی‌دهند، بلکه آنها دو دیدگاه در مورد یک موضوع پژوهشی هستند که به وسیله چشم‌اندازهای چندگانه ایجاد شده‌اند و به وسیله همین چشم‌اندازهای چندگانه به‌طور کامل درک خواهند شد. به‌طور کلی واحدی که ارگانیزم و تحول کلی او را می‌سازد، تنها از طریق تنوعی از چشم‌اندازهای چندگانه کشف می‌شود (اورتون، ۲۰۰۳).



شکل شماره ۴. متضادی همانندها اقتباس از اورتون مولر (۲۰۱۳)

اصل ترکیب کل: درگیر کردن مفاهیم اساسی دو قطبی به عنوان موضع‌های نسبتاً ثابت، راه را باز می‌کند و اولین گام مهم را به سمت ایجاد یک پایگاه پایدار و گسترده برای پژوهش تجربی در فرایند رابطه‌ای فراهم می‌آورد. با این حال، این راه حل ناقص است، زیرا یک مؤلفه کلیدی رابطه‌ای، یعنی ارتباط اجزا با کل را حذف می‌کند. کیفیت جفت‌های دو قطبی به ما یادآوری می‌کند که ماهیت متضاد آنها هنوز هم باقی است و هنوز هم به تفکیک نیاز دارد. افزون بر این،

حل این مشکل را نمی‌توان در رویکرد دونیمه‌سازی تقلیل‌گرا پیدا کرد. در عوض، رویکرد رابطه‌ای مدعی آن است که از افراط دوری کرده و به سمت میانه قطب‌ها برویم و در ورای این تضاد، یک سیستم جدید بیابیم که این دو سیستم متناقض را هماهنگ کند. اورتون (۲۰۱۵)، (۲۰۱۳) این اصل را، اصل ترکیب کل می‌نامد. اصل ترکیب حاکی از حرکت از دو انتهای پیوستار (قطب‌های متضاد) به سمت مرکز پیوستار و فراتر از تعارض است. اینجا سیستم جدیدی کشف می‌شود که سیستم‌های در تعارض را با هم هماهنگ و یکپارچه می‌کند (اورتون، ۲۰۰۴). برای مثال، ماده و جامعه نمایانگر سیستم‌هایی هستند که می‌توان آنها را در همانندی متضادها قرار داد. گفتن اینکه یک شیء، یک شیء اجتماعی یا فرهنگی است، به هیچ وجه منکر آن نیست که آن شیء ماده است. همچنین، گفتن اینکه یک شیء ماده است به هیچ وجه و هرگز منکر آن نیست که آن شیء اجتماعی یا فرهنگی است. افزون بر این، موضوع را می‌توان از منظر اجتماعی - فرهنگی و یا از نظر مادی مورد تحلیل قرار داد (متضادی همانندها). اما در اصل سوم یعنی ترکیب کل، صورت سؤال اینگونه می‌شود که چه سیستمی این دو را با هم هماهنگ خواهد کرد. پاسخ محتمل، این است که زندگی^۱ یا سیستم‌های زنده هستند که بیانگر هماهنگی ماده و جامعه‌اند. می‌توان در خصوص تحول انسان، این قطبیت ماده - جامعه را به قطبیت طبیعت زیست‌شناختی (نماینده ماده) و فرهنگ (نماینده جامعه) تغییر داد. بنابراین در بافت روان‌شناسی، برای نمونه، اگر ما روی یک دست زیست‌شناختی و روی دست دیگر فرهنگ بنویسم (شکل شماره ۳) و این سؤال را مطرح کنیم که چه سیستمی منعکس‌کننده هماهنگی این دو قطب است؟ پاسخ این است: زندگی؛ ارگانیزم انسان، شخص^۲. به عبارت دیگر، شخص، ترکیب رابطه‌ای فرایندهای زیست‌شناختی و اجتماعی - فرهنگی است (اورتون، ۲۰۰۳). در واقع هماهنگ‌کننده دو قطب زیست‌شناختی و فرهنگی در سطحی بالاتر، پیچیده‌تر و جدید، شخص است. در اصل ترکیب، روابط بین قطب‌ها هماهنگ شده و سیستم سطح بالاتر و جدیدی ایجاد می‌شود. این ترکیب یک موضع گسترده و پایدار را برای شروع پژوهش‌های تجربی فراهم می‌کند. تأکید بر ترکیب کل در این موضع به معنای نادیده گرفتن جزء نیست؛ چرا که کل و جزء، خود، از نوع مفاهیم رابطه‌ای هستند. در اینجا نمی‌توان تصور کرد که با تمرکز روی فرایندهای کلی، جزئیات نادیده گرفته می‌شود (اورتون، ۲۰۰۴). در واقع، کل و جزء در ارتباط با یکدیگر معنا پیدا می‌کنند. با توجه به همانندی متضادها، اینکه فرایندی از یک دیدگاه کلی نگریسته شود، به هیچ وجه نشان نمی‌دهد که آن فرایند با اجزا بیگانه است. همچنین، چنانچه به واقعیتی از دیدگاه جزئی نگریسته شود، به هیچ وجه منکر کلی بودن آن نیست (اورتون، ۲۰۰۳؛ اورتون و مولر، ۲۰۱۳)

1. life

2. person

با توجه به توضیحاتی که ارائه شد، در جدول شماره ۱ به مقایسه اصول معرفت‌شناختی و هستی‌شناسی این دو فرانظریه پرداخته شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، دو فرانظریه، دارای جهان‌بینی متفاوتی هستند، بنابراین نظریه‌هایی نیز که از آنها استخراج می‌شوند، متفاوت خواهند بود. امروزه جهان‌بینی غالب در علم تحول، فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای است. این جهان‌بینی، زمینه ساخت فرانظریه میانی تحت عنوان سیستم‌های تحولی رابطه‌ای را فراهم آورده است که در حوزه مطالعه رشد انسان، پیشرفت‌های چشمگیری را ایجاد نموده است. در نوشتارهای بعدی به این فرانظریه پرداخته خواهد شد.

جدول شماره ۱. مقایسه اصول هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی فرانظریه‌ها

مقوله‌های هستی‌شناسی (اورتون، الف ۲۰۱۴)	
فرانظریه رابطه‌ای	فرانظریه دنیاه‌سازی
کل‌گرایی	اتم‌گرایی
فعالیت	ثبات
تغییر - شدن	ایستا - بودن
دیالکتیک	
طبیعت به‌عنوان فرایند	طبیعت به‌عنوان ماده
روابط ساختاری - کارکردی	متحدالشکل
جهان کثرت‌گرا	جهان دوگانه
مقوله‌های معرفت‌شناسی (اورتون، الف ۲۰۱۴)	
کل‌گرا	تقلیل‌گرا
سازنده‌گرا	واقع‌گرا
فهم رابطه‌ای	فهم دنیاه‌سازی
همانندی متضادها	
متضادی همانندها	
ترکیب کل‌ها	
دیدگاه چندگانه تحلیلی	عینیت‌گرایی در برابر ذهنیت‌گرایی
اشکال چندگانه تبیین	علیت مادی / کافی
تبیین صوری	
ساختار - کارکرد	
تبیین غایی	
شرایط ضروری	
مقوله‌های انسان‌شناسی	
عوامل زیستی، روان‌شناختی، محیطی، تاریخی و فرهنگی سازنده انسان	ساخته‌شده به‌وسیله طبیعت یا تربیت
موجودی سیستمی	موجودی دوگانه
خودسازمان‌ده	سازمان‌یافته
	غیر قابل انعطاف

انعطاف‌پذیری نسبی	فاقد مسئولیت*
دارای مسئولیت	موجودی زمینی*
موجودی زمینی	طبیعت غیر تاریخی*
طبیعت تاریخی	

بحث و نتیجه‌گیری

چرخه‌گفتمان علمی از سطوح مختلفی تشکیل شده است که در رأس آن جهان‌بینی‌ها قرار دارند. جهان‌بینی‌ها فرانظریه‌های بنیادینی هستند که هدایت‌گر مطالعات تحول انسان بوده و تفاسیری را که از این مطالعات انجام می‌گیرد تحت تأثیر قرار می‌دهند. یکی از پیامدهای مهم توجه به چرخه‌گفتمان علمی و در نتیجه تأکید بر مفاهیم موجود در نظریه‌ها و فرانظریه‌ها، پیدایش علم تحول به‌عنوان یک دیسپلین علمی بین‌رشته‌ای است. هدف علم تحول، توصیف، تبیین و بهینه‌سازی تغییرات درون‌فردی و تفاوت‌های بین‌فردی در گستره زندگی است. موضوع بررسی تغییرات درون‌فردی خود مستلزم هماهنگی رشته‌های مختلف علوم گردیده و هدف بهینه‌سازی، علم تحول را به عدالت اجتماعی نزدیکتر ساخته است. علم تحول دارای دو فرانظریه است: فرانظریه دونیمه‌سازی دکارتی و فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای. نگاه تحولی به انسان در فرانظریه دونیمه‌سازی دکارتی که انسان را یک ماشین درون‌داد - برون‌داد و قابل تقلیل به اجزا فرض می‌کند، منفعلانه است. برای به حرکت درآوردن این انسان به یک نیروی بیرونی نیاز است. نکته مغفول و دیده‌نشده این نگاه، بی‌توجهی به درون فرد به‌عنوان نیروی برای رشد، فعالیت، تغییر و عمل است. در مقابل، مطابق با فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای، کل یک پدیده قابل تفکیک و تقلیل به اجزا نیست؛ بلکه سیستمی از روابط متقابل کل و جزء، پویا، در حال تغییر و متناسب با بافت است. در این فرانظریه، ارگانیزم زنده اساساً فعال، خودسازمان‌ده و خودنظم‌ده، نسبتاً منعطف و دارای سیستم پیچیده غیرخطی است. فرانظریه فرایندی - رابطه‌ای چهارچوبی غنی و ثمربخش برای نوآوری و پژوهش در علم تحول را فراهم نموده است.

گفتمانی است که فرانظریه رایج علم تحول تا چند دهه قبل، پارادایم دونیمه‌سازی دکارتی بود. این پارادایم بر اساس یافته‌های جدید در حوزه‌های مختلف علم تحول، نظیر ماهیت وراثت یا مجادله سنتی طبیعت - تربیت، درک یکپارچه از تکامل و اپی‌ژنتیک، ماهیت شناخت و تحول شناختی و نیز رابطه فرهنگ و تحول فردی جای خود را به پارادایم فرایندی - رابطه‌ای و زیرمجموعه آن یعنی سیستم‌های رشدی رابطه‌ای^۱ داده است. امروزه مطالعه تحول انسان یک حوزه علمی بین‌رشته‌ای را تشکیل داده است که متغیرها را از سطوح زیست‌شناختی تا سطوح فرهنگی و

* برگرفته از جاویدی کلاته جعفرآبادی و عالی (۱۳۸۹)

تاریخی گسترش داده و گستره زندگی را در قالب سیستمی هم‌کنش^۱ و ترکیبی تبیین نموده است؛ تغییری که اورتون از آن تعبیر به انقلاب نموده و در این مقاله «انقلاب رابطه‌ای^۲» نامیده می‌شود. ریشه‌های این سیستم یا انقلاب رابطه‌ای در ژرفای تاریخ اندیشه بشر در مورد ماهیت جهان، طبیعت و علم بوده است (اورتون، ۲۰۱۵).

نکته‌ای که لازم است به‌وسیله سیاست‌گذاران تعلیم و تربیت مورد توجه قرار گیرد، آن است که وجود یک جهان‌بینی (به‌عنوان کلی‌ترین فرانظریه) و تناسب بین جهان‌بینی و نظریه‌ها از ضروریات فعالیت‌های تربیتی است. عدم برخورداری از یک جهان‌بینی مشخص، و از آن مهم‌تر عدم تناسب بین جهان‌بینی و نظریه‌های تحول انسان، سردرگمی‌های مفهومی را ایجاد می‌کند و از آنجا که این نظریه‌ها مبنای سیاست‌گذاری‌های تعلیم و تربیت قرار می‌گیرند، سردرگمی‌هایی را نیز در حوزه کاربردی رقم می‌زنند. تا جایی که با تربیت‌یافتگانی مواجه می‌شویم که آنها نیز در تعریف خویشتن خود، هدف زندگی و مسیر زندگی سردرگم هستند. متأسفانه این سردرگمی در تمامی سطوح جامعه اثر گذاشته و جامعه را با بحران هویتی روبه‌رو می‌سازد. بر این اساس لازم است متخصصان تعلیم و تربیت با توجه به جهان‌بینی حاکم بر جامعه به بومی‌سازی علم تحول انسان پرداخته و از ایجاد سردرگمی‌های مفهومی و کاربردی پیشگیری نمایند. دلالت‌های تربیتی این مطالعه عبارتند از:

ایجاد هماهنگی بین جهان‌بینی توحیدی و روش‌های تربیتی که عملاً در نظام آموزشی به کار گرفته می‌شود.

با توجه به انعطاف‌پذیری فرایند تحول انسان، لازم است همه عوامل موثر بر تحول انسان مورد توجه سیاست‌گذاران قرار گرفته و به‌نحو دوراندیشانه با برنامه‌ریزی هدفمند، این عوامل در جهت تحول مثبت انسان طراحی شوند. در واقع، تحول مثبت انسان می‌تواند از طریق سرمایه‌گذاری همزمان بر روی نقاط قوت انسان و بافتی که وی را احاطه کرده است، ارتقا یابد. با توجه به سیستمی‌بودن رشد انسان، لازم است در نظام تعلیم و تربیت این امر مورد توجه قرار گیرد که هرگونه تغییری در برنامه‌های تربیتی و آموزشی، تحول فراگیران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، استفاده از روش آزمون و خطا و یا روش‌های آزمایش نشده در برنامه‌ریزی‌های آموزشی و تربیتی ممکن است اثرات نامطلوب جبران‌ناپذیری را بر پرورش‌یافتگان به‌جای گذارد.

فهرست منابع

- Bickhard, M. H. (2008). Issues process metaphysics. *Ecological Psychology*, 20(3), 252-256. <http://dx.doi.org/10.1080/10407410802189273>
- Carpendale, J. M., Atwood, S., & Kettner, V. (2013). Meaning and mind from the perspective of dualist versus relational worldviews & I: Implication for the development of pointing gestures. *Human Development*, 56(6), 381-400.
- Javidi Kalate Jafarabadi, T., & Aali, M. (2010). Anthropological foundations of postmodernism and its educational implications. *Research Journal of Islamic Philosophy and Theology*, 23, 170-183. (Text in Persian)
- Lerner, R. M. (2012). Developmental Science: Past, present, and future. *International Journal of Developmental Science*, 6(1-2), 29-36.
- Lerner, R. M., Agans, A. P., DeSouza, L. M., & Gasca, S. (2013). Describing, explaining, and optimizing within-individual change across the life span: A relational developmental systems perspective. *Review of General Psychology*, 17(2), 179-183. <http://dx.doi.org/10.1037/a0032931>
- Lerner, R. M., & Benson, J. B. (2013). Introduction: Embodiment and epigenesis: A view of the issues, In R. M, Lerner & J, B, Benson (Eds.), *Advances in Child Development and Behavior*, 44, 1-20.
- Lerner, R. M., Brindis, C. D., Batanova, M., & Blum, R. Wm. (2018). *Adolescent health development: A relational developmental systems perspective*, In N, Halfon., C. B, Forrest., R. M, Lerner., & E. M, Faustman (Eds.), *Handbook of life course health development*, Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-319-47143-3_27
- Lerner, R. M., Callina, K. S. (2013). Relational developmental systems theories and the ecological validity of experimental designs, *Human Development*, 56 (6), 372-380. <https://doi.org/10.1159/000357179>
- Lerner, R. M., & Lerner, J. V. (2019). The development of a person: A relational developmental systems perspective. In D. P. McAdams, R. L. Shiner, & J. L. Tackett (Eds.), *Handbook of personality development* (pp. 59-75). The Guilford Press.
- Loab, S., Dynarski, S., McFarland, D., Morris, P., Reardon, S., & Reber, S. (2017). *Descriptive analysis in education: A guide for researches*. (NCEE 2017-4023). Washington, DC: U.S. Department of Education, Institute of Education Sciences, National Center for Education Evaluation and Regional Assistance.
- Overton, W. F. (2003). Development across the life span, In I, B. Weiner., R, M. Lerner., M, A. Easterbrooks., & J, Mistry (Eds), *Handbook of psychology*, v6: *Developmental psychology* (pp, 13-42), John Willey & Sons, Inc.
- Overton, W. F. (2004). Embodied development: Ending the nativism-empiricism debate, In Garcia Coll., C, Bearer, E, & Lerner, R (Eds), *Nature and nurture: The complex interplay of genetic and environmental influences on human behavior and development*, (pp, 201-223), Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
- Overton, W. F. (2007). A coherent metatheory for dynamic systems: Relational organicism-contextualism. *Human Development*, 50, 154-159.
- Overton, W. F. (2010). Life-span development: Concepts and issues, In R, M, Lerner., & W, F, Overton (Ed.), *Cognition, biology, and methods across the lifespan*,

- Volume 1 of *the handbook of life-span development* (pp, 1–29). Hoboken, NJ: Wiley. <https://psycnet.apa.org/doi/10.1002/9780470880166.hlsd001001>
- Overton, W. F. (2013). A new paradigm for developmental science: Relationism and relational-developmental systems. *Applied Developmental Science*, 17(2), 94-107. <https://psycnet.apa.org/doi/10.1080/10888691.2013.778717>
- Overton, W. F. (2014a). The process-relational paradigm and relational-developmental-systems metamodel as context. *Research in Human Development*, 11(4), 323-331. <http://dx.doi.org/10.1080/15427609.2014.971549>
- Overton, W. F. (2014b). relational developmental Systems and developmental Science: a focus on methodology, In P, C, M, Molenaar., R, M, Lerner & K, M. Newell (Eds.), *Handbook of developmental systems theory and methodology* (pp. 19–65), New York: The Guilford Press.
- Overton, W. F. (2015). Processes, relations, and relational-developmental-systems, In W, F, Overton, P, C, M, Molenaar, & R, M, Lerner (Eds.), *Handbook of child psychology and developmental science: Theory and method*, Chapter 2 (p. 1–54), John Wiley & Sons Inc.
- Overton, W. F. (2018). Developmental science: Yesterday, today and tomorrow. In A. S. Dick & U Mueller (Eds.). *Advancing Developmental science: Philosophy, theory and method* (pp. 248-255). New York, N.Y.: Routledge.
- Overton, W. F., & Mueller, U. (2013). Metatheories, theories and concepts in the study of development, In I, B. Weiner., R, M. Lerner., M, A. Easterbrooks., & J, Mistry (Eds), *Handbook of psychology, v6: Developmental psychology* (pp, 20-53), John Willey & Sons, Inc.
- Searle, J. (1992). *The rediscovery of the mind*. Cambridge, MA: The MIT press.
- Sebunje, W. (2021). Research techniques. https://images.agri-profocus.nl/upload/post/RESEARCH_TECHNIQUES11442910501.pdf, 30/12/2021
- Witherington, D. C. (2007). The dynamic systems approach as metatheory for developmental psychology. *Human Development*, 50 (2-3), 127–153. <https://psycnet.apa.org/doi/10.1159/000100943>
- Witherington, D. C., Overton, W. F., Lickliter, R., Marshall, P. J., & Narvaez, D. (2018). Metatheory and the primacy of conceptual analysis in developmental science. *Human Development*, 61(3), 181–198. <https://psycnet.apa.org/doi/10.1159/000490160>

